

## درسنامه نقد ادبی نوجوانان

### دوفصلنامه تخصصی باشگاه نقد ادبی نوجوانان

ویژه‌نامه روز ملی ادبیات کودک و نوجوان



باشگاه  
**نقد ادبی**  
نوجوانان

کانون پرورش فکری  
کودکان و نوجوانان  
استان تهران

با حضور عباس قدیر محسنی  
**نویسنده و منتقد**  
با نگاهی به کتاب «یک جعبه بینزا برای  
دوزنقه کباب شده» اثر جمشید خانیان

یک جعبه بینزا  
برای دوزنقه‌ی کباب‌شده  
جمشید خانیان

به مناسبت روز ملی ادبیات کودک و نوجوان  
زمان: شنبه ۱۹ تیرماه ۱۴۰۰ ساعت ۱۰ تا ۱۱:۳۰  
مکان: سایت: [www.kpf.ir](http://www.kpf.ir)

واحد آفرینش‌های ادبی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان تهران  
سال چهارم، شماره ششم، تابستان یک‌هزار و چهارصد

## درسنامه نقد ادبی

### آفرینش‌های ادبی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان تهران

کتاب ششم - تابستان یک هزار و چهارصد

**کارگروه علمی نشست پنجم باشگاه نقد ادبی:**

مهرنوش قربانعلی، عباس قدیرمحسنی، کبرا بابایی، نگین صدری زاده، مریم عباسی.

**گردآوری و تدوین:**

نگین صدری زاده

**تصویر روی جلد:** نرگس موسوی، فاطمه گلچین

**چاپ الکترونیکی:** کانون چاپ تهران (کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان تهران)

**نشانی اینترنتی:** [www.kanoonparvaresh.com](http://www.kanoonparvaresh.com)

**پست الکترونیکی:** [mokatebe.tehran@kpf.ir](mailto:mokatebe.tehran@kpf.ir)

|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| کزین برتر اندیشه برنگذرد     | به نام خداوند جان و خرد       |
| خداوند روزی ده رهنمای        | خداوند نام و خداوند جای       |
| نگارنده بر شده پیکرست        | ز نام و نشان و گمان برترست    |
| ز دانش دل پیر برنا بود       | توانا بود هر که دانا بود      |
| ز هستی مر اندیشه را راه نیست | از این پرده برتر سخن گاه نیست |

فهرست

|   |    |
|---|----|
| پیشگفتار .....                                  | ۵  |
| مریم کوچکی / مروج کتاب و کتابخوانی .....        | ۶  |
| مهدیه صدری / مروج کتاب و کتابخوانی .....        | ۹  |
| فاطمه زهرا زارعی / عضو نوجوان مرکز پردیس .....  | ۱۳ |
| نیروانا چاووشی / عضو ارشد مرکز تخصصی ادبی ..... | ۱۵ |
| امید خانی / عضو ارشد مرکز تخصصی ادبی .....      | ۱۷ |
| حسین یآوری / عضو نوجوان مرکز ۲۷ .....           | ۱۸ |
| محدثه ابراهیمی / عضو نوجوان مرکز ۲۷ .....       | ۱۹ |
| زهرا رکیده / عضو نوجوان مرکز پردیس .....        | ۲۰ |
| سعید ورایی / عضو نوجوان مرکز شهریار .....       | ۲۱ |
| آنیتا مقدم / عضو نوجوان مرکز ۲۱ .....           | ۲۳ |
| آنیتا بهنام / عضو نوجوان مرکز ۲۱ .....          | ۲۴ |
| هانیه اصغرزاده / عضو نوجوان مرکز شهریار .....   | ۲۵ |
| زینب اخلاقی / عضو نوجوان مرکز پردیس .....       | ۲۶ |
| زهرا سلیمی / عضو نوجوان مرکز شهرقدس .....       | ۲۷ |
| سایه برین / عضو ارشد مرکز ۳ .....               | ۲۹ |
| ثنا روحانیزاده / عضو نوجوان مرکز ۲۲ .....       | ۳۰ |
| مینا محمدصالحی / عضو نوجوان مرکز ۱۴ .....       | ۳۱ |

## پیشگفتار:

باشگاه نقد ادبی حلقه‌ی پیوسته فعالیت‌های ادبی و فکری است که در مسیر فعالیت‌های آفرینش‌های ادبی مانند چشمه‌ای در تمامی فعالیت‌های اندیشه‌محور کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، می‌جوشد.

این جریان، بر اساس پرورش تفکر ساختارمند و انتقادی، آشنایی با شیوه‌های علمی نقد ادبی، آشنایی با کتاب‌ها و صاحب‌نظران حوزه نقد ادبی، ترغیب اعضای نوجوان به مطالعه کتاب‌های گروه سنی خود، به معرفی، نقد و بررسی کتاب می‌پردازد و در این مسیر از اندیشه و تخصص کارشناسان، نویسندگان، پژوهشگران و منتقدان حوزه ادبیات کودک و نوجوان بهره‌مند می‌شود. نشریه درس‌نامه نقد ادبی نیز همزمان با برگزاری نشست‌های باشگاه نقد ادبی نوجوانان، به صورت الکترونیکی منتشر می‌شود و در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت تا در کنار آموزه‌های کارشناسان کارگروه علمی باشگاه، به صورت پیوسته یاری رسان باشگاه نقد ادبی باشد.

کتاب پیش‌رو بیانگر نگاه و اندیشه شماست که این گونه بر نهال شاداب باشگاه نقد ادبی، تنیده است. ششمین شماره درس‌نامه، به نقد و بررسی کتاب «یک جعبه پیتزا برای ذوزنقه کباب‌شده» از نویسنده نام‌آشنا جمشید خانیان پرداخته‌است تا از روزنه روشن نقد، معنا را بسط دهیم و آفرینشی از جنس اندیشه و کشف در جان‌مان ماندگار شود.

واحد آفرینش‌های ادبی استان تهران

تیرماه یک‌هزار و چهارصد

## مریم کوچکی

رابط ادبی و مروج کتاب و کتابخوانی

ژانر کتاب

بیشتر ژانرهای مورد علاقه نوجوانان عاشقانه، وحشت و ماجراجویانه است. با توجه به این علاقه‌مندی کتاب «یک جعبه پیتزا برای دوزنقه کباب شده» به این گرایش توجه نشان داده و خلق شده است.

نوآوری خوب

از نکات مثبت و جالب کتاب استفاده از ریاضی و اشکال هندسی است که در نوع خود میان کتاب‌های روشی تألیفی تازه و نومی باشد.

اسم کتاب :

«یک جعبه پیتزا برای دوزنقه کباب شده» اسم انگیزه بخش جهت مطالعه کتاب و ترغیب کننده خواننده نوجوان است ولی با توجه به گونه و ژانر کتاب به نظر می‌رسد، اسمی مناسب تر انتخاب می‌شد، بهتر بود.

طرح روی جلد :

طرح از روی یکی از نقاشی پدر در داخل کتاب است. با توجه به مخاطب نوجوان طرح کودکانه است .

شروع داستان :

پاراگراف آغازین که شروعی است جهت بیان اینکه حادثه ای در حال رخ دادن است، رد و نشانی از راوی بزرگسال دارد نه دختری نوجوان. راوی بزرگسال که از کتاب علمی به صورتی دقیق و منظم نحوه شکل‌گیری قورباغه را خواننده و روایت کرده است. شروع داستان چندان ترغیب کننده و برانگیزنده نیست.

زبان :

زبان و شیوه بیان داستان نرم و روان است و با توجه به راوی (آنا) دختر نوجوان داستان است، این زبان انتظار می رود.

در صفحه دوم و چندین دفعه دیگر، راوی از کلمه (ت) استفاده کرده که منظورش همان (تی) است که جهت شستشوی زمین از آن استفاده می شود. کدام یک درست است (ت) یا (تی)؟  
در برخی صفحات راوی جمله ای را می گوید بعد به راوی آن اشاره می کند که به نظر می رسد روش و سبک او باشد ولی در برخی صفحات این یکدستی رعایت نشده و دوگانگی ایجاد کرده است.

مامان گفت (اسکاچ) صفحه ۱۱

(خودم دیدم که رفت تو حموم) من گفتم. صفحه ۴۷

شخصیت پردازی:

شخصیت راوی با حذف برخی اطلاعات که مناسب سن او نیست (مانند صفحه ۳۰ توصیفات او از خانه فعلی شان) و ردی از نویسنده دارد خوب پرداخته شده. دختری که نگران روابط پدر و مادر است و اتفاقات را مناسب و به زبانی روان برای مخاطب روایت می کند.

در بیان شخصیت پدر و گاهی شخصیت مادر اغراق زیادی دیده می شود. این اغراق جهت نشان علاقه مندی مادر به هنر (فردین خلعتبری و نام بردن از او چندین بار) و پدر و علاقه مفرط او به ریاضی و تقابل با مادر هر چند جهت رسیدن به اهداف کلی کتاب است ولی بیش از اندازه بزرگ نمایی و اغراق شده. کما اینکه تحول شخصیتی پدر هم بسیار سریع رخ داد پدر متوجه می شود دنیا فقط ریاضی نیست و ابعاد متعددی دارد چون ماوراء و آنچه به گفت ناید. البته شخصیت پردازی پدر جالب هم هست. برای نشان دادن خشمش می شمارد و می شمارد تا....

وقایع :

در ابتدای داستان و زمان اسباب کشی عکسی روی دیوار (ص ۲۱) توجه راوی را جلب می کند و این آغاز ماجراهای وحشتناک است. این تعلیق خیلی خوب است و مخاطب کنجکاو علاقه مند را به سوی این پرسش می برد که (پسر توی عکس به چه چیزی نگاه می کند؟)

شکستن گلدان ها و ریختن و شکستن ظرف های کابینت (پذیرش والدین که کار باد یا موش است) و بعد هم دیدن سایه ای با بال و دم توسط راوی آنچه را از یک داستان با ژانر وحشت نیاز داریم به خواننده می دهد. مدام دنبال آن است که ببیند آنچه موجب این همه خراب کاری است چه هست. چیزی که حتی خانواده قبلی را هم فراری داده و باعث شده خانه ای به این زیبایی با قیمتی پایین به روای و خانواده اش کرایه داده شود.

همسایه می آید و پرنده ای می دهد که جفت ماده خود را گم کرده و همسایه به این امید است که جفت ماده گم شده در خانه راوی باشد. در انتهای داستان متوجه می شویم که این همه شلوغی خانه و سر و صدایی که گمان می رفت از جفت ماده پرنده باشد اوهامی بیش نیست و جفت در خانه خود همسایه است و پایانی باز.

با توجه به سن مخاطب و علاقه مندی او بهتر بود داستان جمع بندی می شد. این گونه پایان داستان با تکیه بر اصول فیزیک، شاید نوعی عدم تلاش نویسنده محسوب گردد. او در ذهن مخاطب مساله ای را باز کرده که گویا قادر به بستن آن نیست. پرنده چه بود؟ پسر داخل عکس چه چیزی دیده بود که وحشت زده نگاه می کرد؟ راز آن خانه چه بود؟ آیا اتفاقات پیشینه داشت؟ و آیا با رفتن خانواده راوی و پاک کردن مساله، صورت مساله هم پاک می شود؟

مکان داستان:

مکان داستان آپارتمان است. البته برای داستان هایی با ژانر وحشت معمولاً مکان های قدیمی محل وقوع حادثه هستند. این انتخاب جالب و نو آورانه است و با توجه به اینکه محل زندگی مخاطبان (نوجوانان) اکثریت در آپارتمان است انتخاب خوبی و جالبی است. ولی آیا این نوسازی بدون بیان پیشینه خاصی باور پذیر است؟

نکته جالب و البته تعجب برانگیز داستان عدم بیان اتفاقات عجیب و دلهره آور خانه توسط صاحبان قبلی یا همسایگان است. خانه ای که بنا به گفته فیثاغورث از رفتن از این خانه بسیار خوشود بودند و گویا عجله داشتند.



## مهدیه صدری

### رابط ادبی و مروج کتاب و کتابخوانی

خلاصه داستان:

داستان خانواده سه نفره است که به یک آپارتمان بزرگ اما ارزان نقل مکان می کنند، در این خانه یک قاب عکس از مستأجر قبلی بر روی دیوار مانده است که نظر خانواده جدید را به خود جلب می کند و در پی آن حوادثی پیش می آید که جریان داستان را رقم می زند.

نقد کتاب:

زاویه دید نویسنده اول شخص است و داستان از نگاه دختر نوجوان خانواده می باشد که به خوبی از پس روایت آن بر آمده است.

در هر داستانی شروع آن خیلی مهم است و در ابتدای داستان اولین نشانه های بحران داستان به خواننده نشان داده می شود و شخصیت های کلیدی داستان با توجه به خصوصیاتشان معرفی می شوند و همان خصوصیات زمینه را برای کنش اصلی داستان ایجاد می کند.

داستان، روایت زندگی روزمره یک خانواده است که با نثری ساده و قابل درک می باشد. که در آن ابتدا با تصمیم گیری جمعی و مشورت های اعضای خانواده و دور هم نشینی آنها مواجه هستیم اما به مرور این روابط تغییر می کند و اعضای خانواده نمی خواهند با هم صحبت کنند که همین روند چالش داستان به اوج می رسد.

در داستان با حوادث و رموزی درگیر می شویم که بر عکس آنچه در ذهن خواننده می گذرد به سادگی گره آن باز می شود. بنظر می رسد نویسنده آگاهانه این کار را انجام می دهد که یکی از اهدافش را در داستان به مخاطب نوجوان خود بگوید که مسائل و چالش های زندگی به همین سادگی قابل حل می باشد.

شخصیت های داستان مثل شخصیت پدر که به ریاضی علاقه مند است و کلیه امور زندگی را با این علم مطابقت می دهد در جریان داستان شخصیت تغییر می کند و متوجه می شود امور زندگی شکل و شمائل خودش را دارد و این تغییر نشان دهنده ی شخصیت پویا در داستان می باشد.

از لحاظ زبانی ضرب آهنگ جملات کوتاه و روایت نمایش نامه گونه و شخصیت جذاب پدر همراه با علائق خاص خود که در تضاد علائق مادر داستان است باعث کشش داستان شده است.

بر خلاف اسم فانتزی کتاب داستان به صورت رئال نوشته شده بود. داستان پایان باز و تقریباً ناخوشایندی برای خواننده داشت. ایده جذابی نبود و به خوبی هم پردازش نشده بود. بهتر بود عامل شکستن آرکوپال ها و مابقی مشکلات مشخص می شد، قطعاً نمی شد کار یک قناری باشد. استفاده از تصویر کمی داستان را کودکانه و سن مخاطب را پایین تر از حد انتظار نویسنده آورده بود، بهتر بود تصاویر با قلمی قوی شرح داده می شدند.

شخصیت پدر با یک سن موجه که دختری شانزده ساله دارد، نمی تواند یک شبه تغییر کند و بشود شخصیت ایده آل همسرش، قطعاً زمانی طولانی می خواهد. این شخصیت ذهنی کاملاً ریاضی دارد و همه چیز را در ریاضیات میبندد و می تواند برای علاقه مندان به ریاضی بسیار جذاب باشد اما امکان کنار هم قرار گرفتن یک زوج (از طرفی غرقه در هنر و از طرفی شیفته ریاضی) با دنیایی متفاوت کمتر ممکن است در دنیای واقعی پیش بیاید و این تضاد زیادی با فرم رئالیسم داستان داشت.

پدر شخصیتی پر توقع و با انتظار زیاد داشت و چه بهتر که این درون داستان پر رنگ تر به نمایش گذاشته می شد. خستگی مادر از زندگی یکنواخت اجاره نشینی بعد چیزی حدود بیست سال زندگی مشترک، خستگی از بی توجهی شخص پدر به مسائل پیرامون، بهتر بود بجز صحنه ای که با دخترش در اتاق صحبت می کنند، در کل داستان هم نمایش داده می شد.

شخصیت دختر خانواده (آنا) شخصیتی دوگانه بین پدر و مادر داشت. یک دختر شانزده ساله نوجوان تنها دغدغه اش خانه یا جابه جایی وسایل خانه نیست و چه بهتر که به طور دقیق به این مسئله هم پرداخته می شد. تنها نماد دختری شانزده ساله بودن در این داستان برای شخصیت آنا، توجه به قاب عکس و ترس پسر درون عکس به علاوه داشتن دوربین عکاسی بود. نه نگرانی زیادی برای قهر پدر و مادر درون این داستان وجود داشت، نه توجه به تغییر ظاهر و باطن پدر، بی توجهی به نگرانی مادر و حتی بی توجهی به فضای خانه، اتفاقات درون آن و محیط پیرامون خانه.

شخصیت های فرعی مانند معلم فیزیک، آقای فیثاغورث و پیرمرد ۴۴۳ پردازش بهتری می‌توانستند برای شخصیت خویش داشته باشند.

یک معلم فیزیک که با دانش آموزانش دوست می‌شود کاملاً منطقی است اما زمانی موضوع غیر منطقی خواهد شد که مبحث فیزیک به وجود یک موجود عجیب و شگ برانگیز درون خانه ربط پیدا کند. برای کتاب خوان ها - بخصوص نوجوان ها- شنیدن موضوعات ریاضی، فیزیک، زیست و مباحث علمی که هر روزه در مدرسه و جامعه علمی آنها را می‌شنوند و حفظ می‌کنند، هیچ جذابیتی ندارد بلکه خواننده را از خواندن آن کتاب زده و باعث می‌شود که کتاب به طور نیمه رها شده یا حتی پس از خواندن به عنوان یک کتابی که ارزشی برای خواندن ندارد و حوصله سر بر است یاد شود.

فصل های بسیاری از داستان تماماً به توضیحات متفرقه اختصاص داده شده بود مانند خاطره دبیر فیزیک و ... در طول روند داستان هیچ توصیفی از چهره و احوالات و افکارات شخصی شخصیت های فرعی و اصلی نشده بود؛ گرچه پردازشی هم به مکان ها و شکل قرار گیری اشیا وجود نداشت.

سیر زمانی داستان بسیار رو به جلو بود و انگار نویسنده قصد داشت هر چه زودتر داستان را به اتمام برساند .

فصل نخست داستان نگاهی به مشکلات و تشبیهشان به قورباغه داشت که تقریباً بی معنا و بی ربط به کل داستان بود .

فصل دوم از روز اسباب کشی شروع می‌شود که به طور خیلی سریع و صاعقه مانند نویسنده از بخش اسباب کشی و چیدمان خانه گذر کرده بود .

فصل سوم نگاهی به روز قبل دارد که پدر با نقشه دوزنقه شکل یک خانه بازمی‌گردد و آن را برای خانواده‌اش توضیح می‌دهد که ابتدا با مخالفت مادر و سپس منجر به رضایت و عقد قرارداد می‌شود. سوال اینجاست که چطور در یک روز تمام وسایل خانه جمع شد، و اسباب و وسایل در خانه جدید چیده شدند؟

در فصل هفتم با سری حروف بی ربط به یکدیگر که مربوط به پیچ پدر و مادر بود روبه رو شدیم که تنها ذهن خواننده را گیج می‌کرد و معنا و مفهوم مشخصی نداشت.

در فصل چهارده خواب بی معنی دختر خانواده شرح داده شده بود که هیچ پیش نیازی وجود نداشت برای نشان دادن صدای موش‌ها آنهم در هر چند خط یکبار و به‌خصوص در خطوط پایانی فصل که سه الی چهار خط تنها به واژه موس س س س اختصاص داده شده بود.

نیازی نبود برای نمایش آشفتگی و کلافگی شخص پدر در فصل هجدهم، تمام اعداد اول تا دویست و خورده‌ای را تک به تک به نمایش گذاشته‌شود.

در فصل بیست و یک هر خط یا بهتر است بگویم شروع هر جمله بلا استثنا با واژه و بعد شروع می‌شد که کاملاً خسته‌کننده و یک تکرار بی مورد و خارج از قواعد آرایه تکرار بود. در همین فصل استفاده از الفبای مورش بی مورد و بی معنا بود (خط.نقطه.خط.نقطه.نقطه.نقطه). که تا پایان فصل بیست و دوم هم ادامه داشت.

در فصل بیست و هفتم بازی اعضای خانواده با واژه پُ را دیدیم که بدون مقدمه شروع شد، با بی تفاوتی مادر و پدر بهم به پایان رسید در صورتی که هدف نویسنده نشان دادن پایان قهر پدر و مادر بود.

فصل بیست و نهم تنها یک تصویر بود. انگار نویسنده قصد داشت به وسیله چند فصل پوچ، تعداد فصل‌های داستان را افزایش دهد.

نویسنده سعی داشت همه چیز را به خواننده بگوید حتی گوینده هر دیالوگ را، بهتر بود اجازه می‌داد گوینده یکسری از دیالوگ‌ها را خود خواننده نسبت به دیالوگ بعد یا همان دیالوگ متوجه بشود. نیازی نبود نام ببرد که این را من گفتم، این را پدر گفت یا هر شخص دیگری. بهتر بود به جای پایانی بسیار باز، جایی برای حدس گوینده دیالوگ‌ها برای خواننده می‌گذاشت.

در نهایت علت اسباب کشی دوباره از خانه مجتمع صنوبر مشخص نشد، در ابتدای داستان خواننده خبر داشت که بیشتر از پنج روز در آن خانه نخواهند ماند و موضوع قناری‌ها تنها رد گم‌کنی بود برای موضوع اصلی که در نهایت هم چیزی مشخص نشد و موضوعات عجیب و سوال‌های زیادی را برای خواننده به جا گذاشت. داستان پایان بیش از حد بازی داشت؛ حتی مشخص نشد چرا مستأجر قبلی قاب عکس به آن عجیبی با چهره ترسیده پسرک را جایی دور از دید قرار داده بودند.

## فاطمه زهرا زارعی

### عضو فعال انجمن‌های ادبی و باشگاه نقد ادبی، مرکز پردیس

کتاب یک جعبه پیتزا برای دوزنقه کباب شده داستان زندگی یک خانواده متوسط شهری است؛ خانواده ای متشکل از پدر، مادر و یک دختر نوجوان به نام آنا.

مادر آنا به موسیقی و پرورش گل علاقه دارد ولی پدرش به ریاضیات علاقمند است و همه چیز را با اعداد و اشکال هندسی توضیح می‌دهد.

فصل تابستان است و آن‌ها به منزلی جدید اسباب کشی کرده اند؛ آنا خیلی زود متوجه قاب عکس به جا مانده از ساکنان قبلی رو ستون خانه می‌شود؛ نگاه نگران پسرک در عکس ذهن آنا را به خود مشغول می‌کند و چیزی نمی‌گذرد که اتفاق‌های عجیبی رخ می‌دهد.

مقدمه داستان، مقدمه ای است که خواننده را از وقوع حادثه ای باخبر می‌کند و با یک تشبیه ساده و خلاقانه ذهن را برای حادثه آماده می‌کند.

در مقدمه برای حوادث احتمالی آینده آماده می‌شوید و به شما این اطمینان را می‌دهد که داستان حول یک حادثه اتفاق می‌افتد.

داستان با یک گفت و گوی معمولی بین یک خانواده که تازه به خانه جدیدشان اسباب کشی کرده اند شروع می‌شود.

اولین برخورد خواننده با شخصیت در خط‌های ابتدایی داستان صورت می‌گیرد، اما خواننده هیچ ذهنیتی از شخصیت‌ها ندارد و شخصیت‌ها برایش در هاله ای از ابهام هستند؛ در گذر زمان و با پیش رفتن داستان ما شاهد رشد شخصیتی آنها هستیم و دیگر خبری از ابهامات نیست.

در صفحات ابتدایی خواننده متوجه می‌شود که با خانواده سه نفره ای همراه شده است که گرچه به هم نزدیک هستند اما هر کدام از آنها در دنیای جدایی زندگی می‌کند.

داستان بسیار روان است، خبری از توضیحات اضافه نیست و تمامی توصیفات و اتفاقات کامل هستند به شکلی که خواننده هرگز احساس خستگی نمی کند.

روند داستان اتفاقات را به خوبی شرح می دهد، همه چیز پیوسته و بدون کوچک ترین بی نظمی وارد داستان می شوند.

احساسات شخصیت ها کامل و واقعی است؛ به شکلی که ترس و وحشتی که در فضای داستان حاکم است به راحتی به خواننده منتقل می شود.

داستان قصد دارد به ما نشان بدهد که یک تلنگر چطور می تواند یک زندگی ساده را پر از تنش و هیاهو بکند.

نویسنده داستان نشان می دهد که اتفاقات چگونه باعث شکسته شدن سکوت می شوند و تفاوت دنیای پدر و مادر بیش از پیش خودش را نشان می دهد و باعث تقابل این دو می شود.

از طرفی در برهه ای از زمان پدر متوجه می شود که نمیتواند برای حل همه چیز به دنیای اعداد و اشکال پناه ببرد و ما شاهد مواجهه پدر با دنیایی به دور از ریاضیات هستیم.

گفت و گوی میان شخصیت های در عین سادگی و صمیمیت و کمی گیج کننده هستند و شاید بهتر می شد که قبل از صحبت گفته شود که چه کسی در حال صحبت کردن است نه بعد از آن.

در بخش هایی از داستان نویسنده برش هایی از خاطرات آنها را به ما نشان می دهد که مربوط به صحبت هایی از دبیر فیزیک آنها است که می تواند بیانگر این باشد که آنها برای اتفاقاتی که افتاده است به دنبال دلایل منطقی می گردد.

در اواسط داستان اتفاقی غیرمنتظره خواننده را به این باور می رساند که پاسخ تمامی سوالاتش را یافته است و فضای داستان و شخصیت هاهم آرامش از دست رفته شان را به دست می آورند و با جمله ای از دبیر فیزیک آنها رو به رو می شویم که گویا تأییدی بر حدس و گمان های خواننده است:

( همیشه پشت چیزهای عجیب و شگفت آور یک ماجرای ساده اما دقیق وجود دارد )

اما در آخر متوجه می شویم که تمام پاسخ ها سوء تفاهمی بیش نبوده است و دلیل حوادث هم نامعلوم می ماند و داستان با همان ترس و وحشتی که بر فضا حاکم است به پایان می رسد.

## از دریچه شخصیت‌شناسی

### نیروانا چاوشی

#### عضو ارشد انجمن‌ها و باشگاه نقد ادبی، مرکز تخصصی ادبی

«یک جعبه پیتزا برای دوزنقه‌ی کباب شده» اثر جمشید خانیان حول محور خانواده‌ی سه نفره‌ی دوزنقه و جعبه و پیتزا می‌چرخد. هر کدام، سه دایره‌ی A، B و C که در قسمت هاشور خورده اشتراکی مسالمت آمیز را زندگی می‌کنند.

-دوزنقه

پدر که اعداد اول را هنگام کلافگی می‌شمرد و همسایگان را به تساوی فیثاغورس و مثلث‌های قائم الزاویه تشبیه می‌کند، نمود جامعی از اختلال و سواس فکری-عملی را به مخاطب ارائه می‌دهد. خواننده با مواجهه با هر دیالوگ بابا از زیرکی و ظرافت نویسنده جا می‌خورد. بابا معتقد است چهار عددی طلایی است. وقتی خانه بهم ریخته، دیگر a عضوی از A نیست. او ریاضیات را جای امنی می‌داند؛ جایی که هر چیزی سر جای خودش قرار دارد و برای هر چیز جواب مشخصی هست. دوزنقه‌ی داستان جایی است که شخصیت‌ها کنار هم می‌آیند و کنار هم معنی پیدا می‌کنند. بابایی که برای خانواده‌اش، همان دوزنقه است.

-پیتزا

آنا وظیفه‌ی خطیر روایت‌گری را بر عهده دارد. او که ژن و سواس فکری-عملی پدر را به ارث برده، اختلال و روایت‌گری را در هم می‌آمیزد تا جایی که چشم ما و ذهن‌ها یکی می‌شود، خود را در گرداب رئوس گراف و مکعب مربع‌ها گم می‌کنیم. جملات معلم در گوش‌ها، چندین و چند بار زنگ می‌زنند: «...ضریب انکسار شیشه با ضریب انکسار هوا...»، «...پشت چیزهای عجیب و شگفت‌آور، یک ماجرای ساده...» و آن هم نمودی از ذهن پرسش‌گر و نتیجه‌طلب اوست. آنا، نگاه چشمان پسرک در قاب را می‌خواند و کجنگاوترین جفت چشم را در این دوزنقه دارد.

—جعبه

مامان داستان در چیدمان و بسته‌بندی زندگی می‌کند. او که مطمئن است بشقاب‌های آرکوپال مامان بزرگ را درست چیده، جعبه‌ای برای کنترل درگیری گاه و بی‌گاه بابا با خود و شیطنت‌های آناست. اگر بابا بودم شاید می‌گفتم او مکعب مستطیلی با قاعده‌ی مربع است که باورهای قدیمی را با موسیقی‌های بی‌کلام و گلدان‌های ترک‌خورده در خود نگه می‌دارد.

—کباب شده‌ها

کباب شده‌های داستان، آقای فیثاغورس، پیرمرد بی‌آزار، خانم مسعودی‌فر و جفت مغموم قناری. آن‌ها که توصیفشان نه چندان گسترده است که در اینجا بگنجد و نه چندان کم که اسمی ازشان نیاوریم. آن‌ها که هر کدام رئوس مربعی‌اند که باهم رو به رو نمی‌شوند، احتمالاً برحق‌ترین افراد برای دریافت «کباب شده‌ها» هستند.



## امید خانی

### عضو ارشد انجمن‌ها و باشگاه نقد ادبی، مرکز تخصصی ادبی

کتاب یک جعبه پیتزا برای دوزنقه کباب شده از جمله کتاب‌هایی در مجموعه رمان نوجوان امروز است که در ابتدای کار تمایزش را با دیگر کتاب‌های مجموعه بروز می‌دهد؛ به ویژه از طریق نوع روایت داستان و همچنین استفاده از تصویر به این منظور که نوعی نوآوری است.

نویسنده تلاش داشت برخی از تجربه‌های انسانی را به خواننده بگوید و برای این منظور گاهی تا حدی مستقیم‌گویی رخ داد که در یکی از جلسات نقد کتاب، مخاطبان در واکنش اذعان داشتند که: داستان خود را بگویید اما نصیحت نکنید.

اگر بخواهید به لحاظ فرمالیستی به این اثر دقت کنید متوجه خواهید شد که بیشتر جذابیت اثر بر دوش «تمهید» است تا «ماده» داستان. چرا که نقل مکان به مکانی عجیب و تا حد کمی ترسناک، چندان طرحی جدید نیست. شخصیت‌های داستان از جمله پدر، مادر و فرزند بین تیپ یا شخصیت شدن معلق هستند؛ هر چند که تخصیص ویژگی‌های خاص نظیر علاقه به گل و گیاه و موسیقی، و بیان موارد مختلف به زبان ریاضی به «شخصیت» شدن شخصیت‌های داستان کمک کرده ولی از طرفی علاقه به گل و گیاه خود نشانگر میل به احساسات و نوعی تیپ زن و بیان ریاضی، نشان دهنده میل به منطق و نوعی تیپ مرد در جامعه است. و به عبارتی هنوز این شخصیت‌ها از تیپ فاصله نگرفته‌اند. هر چند که در این میان، پدر داستان با ویژگی‌هایی خاص بیشتر از بقیه شخصیت‌ها از تیپ شدن فاصله گرفته؛ چرا که پیرامونش را به محتوای آگاهی خودش که همان زبان ریاضی است بیان می‌کند که این نشان دهنده داشتن نگاه پدیدارشناختی است.

## حسین یاوری

### عضو انجمن‌ها و باشگاه نقد ادبی، مرکز ۲۷

در مورد این داستان باید بگویم که خیلی زیبا بود مخصوصاً پایان داستان که خیلی جذاب و غیر منتظره بود. اما به نظر من نویسنده از زبان آن بچه ای که داستان را تعریف می‌کند در بعضی از جمله‌ها اول یک حرفی را بیان می‌کرد بعد می‌نوشت: بابا گفت.

در جای دیگر از داستان هم گفته شد که مامان رفت تو اتاق و بعد در مورد خودش و پدرش صحبت کرد و دوباره گفت که مامان رفت تو اتاق معلوم نشد که مامان دقیقاً چه موقع رفت تو اتاق اما در کل این داستان یک داستان جذاب و هیجان انگیز بود.

## محدثه ابراهیمی

### عضو انجمن‌ها و باشگاه نقد ادبی، مرکز ۲۷

این کتاب و ژانر ماجراجویانه‌اش و دختر ماجراجوی درون کتاب بسیار جذاب بود. نوشته‌های درون کتاب به ما نشان می‌داد که زندگی همه‌ی ما پر از حرف‌هایی است که به زبان نمی‌آوریم و یک حادثه به ما کمک می‌کند تا حرف‌هایی که تا به حال به زبان نیامده است به زبان بیاید.

نقطه‌ی جالبی که باعث شده بود کمی طنز وارد داستان شود تضاد بین پدر و مادر بود. دیگر چیزی که من از خواندن آن بسیار لذت بردم تلفیق ریاضیات و اشکال هندسی و تلفیق مباحث علمی با نوشته‌هایی ساده بود که جذابیت خاصی داشت که شاید در واقعیت ما از آن‌ها بیزار باشیم.

## زهرا کیده

### عضو انجمن ها و باشگاه نقد ادبی، مرکز پردیس

چه عنوان جالبی و چه ماجرای هولناکی، معمولا کتاب هایی با ژانر وحشت نمی خوانم. دلیل خواندن این کتاب ابتدا نویسنده ماهر و قلم بسیار جذاب آقای خانیان و در مرحله دوم و سوم عنوان و مقدمه جالب کتاب بود. خانه ای جدید به شکل دوزنقه و آن قاب عکس قدیمی و ماجراهای عجیب و غریب بعدش، انسان را وارد به خواندن تا آخرین حرف کتاب می کرد.

می توانم بگویم قلم افسونگر آقای خانیان مرا به عنوان خواننده جادو کرد. اگر به من بگویند که کتاب را در یک جمله خلاصه کن، می گویم «کتابی است پر از حس تعلیق و گاه دلهره که حتی وقتی داستان تمام می شود رهایت نمی کند»

## سعید وروایی

### عضو انجمن ها و باشگاه نقد ادبی، مرکز شهریار

مهم ترین و جذاب ترین مبحثی که نظر مخاطب را جلب می کند، شکل خانه ها و ریاضی پدر هست که این ها به هم متصل هستند، و در نوع خود جالب است.

به نظرم اگر زودتر نگاه پدر نسبت به کاربرد ریاضی در زندگی تغییر می کرد بهتر بود و می توانست ادامه داستان جذاب تر باشد. نویسنده در هر قسمت داستان به اتفاق های قبلی بازگشت می زند که در نوع خود جالب است و در آخر هم که مهم ترین تحول این بود که پدر همه چیز را همانطور که هست دید.

شاید بتوان گفت که مهم ترین پیام داستان این باشد نوع نگرش مان را به مسائل تغییر بدهیم، طوری که دبیر آنا با مثال شعبده باز او یاد داده بود که واقعیت جهان بازتاب هایی از آن هستند، که شباهت زیادی به تمثیل غار افلاطون دارد.

شخصیت پردازی ها به خوبی انجام شده و هر شخصیت به چیز های خاصی علاقه دارد و همین علاقه بر اعضای دیگر و فکرشان تاثیر می گذارد. من اگر به جای نویسنده بودم یک خواهر یا برادر برای آنا اضافه می کردم، تا داستان جذاب تر شود.

فضا سازی هم توانسته بود مخاطب را همراه کند ولی در بعضی جا ها نویسنده توصیف خوبی از فضا نکرده و دقیقا نمی دانیم دیالوگ ها در چه بستری گفته شده است. مثل قسمت ۵، صفحه ۲۱:

بابا آهسته گفت: صدای موسیقی را کم کنیم؟

با احتیاط گفت.

مامان گفت: بلنده؟

بابا گفت: یه کمی

در این قسمت نمی‌دانیم که در کجای خانه موسیقی گوش می‌کنند. کل داستان از زاویه دید و فکر آنها تشکیل شده است. نویسنده چند جای داستان برای این که داستان جذاب تر باشد و شیهه محاوره‌های گفتاری باشد، فعل‌ها را حذف به قرینه کرده است. در هر قسمت نویسنده وارد یک فضا و مکان جدید می‌شود، و مخاطب را کنجکاو به خواندن می‌کند، اول اتفاقات است، و بعد صحبت کردن آنها با خود و بعد ادامه اتفاق رخ می‌دهد.

## آینتا مقدم

### عضو انجمن ها و باشگاه نقد ادبی، مرکز ۲۱

داستان درباره خانواده‌ای است که قصد اسباب کشی دارند اما با یک اشتباه ناآگاهانه و سهل انگاری پدر آنها به خانه‌ای در ظاهر زیبا اما مشکوک می‌روند.

#### نقاط قوت

از نقاط قوت این داستان می‌توان به بیان قابل توجه احساسات شخصیت‌های داستان و بیان ویژگی‌های تفسیری آنها اشاره نمود. می‌توان در متن داستان احساسات آنها را فهمید و با آنها همذات پنداری کرد و خود را جای آنها گذاشت. به خصوص اگر خواننده داستان شرایطی مانند این خانواده داشته باشد یا مدتی در این شرایط بوده باشد.

مورد بعدی استفاده از اشکال هندسی و اعداد و مفاهیم ریاضی در کتاب بود که خلاقیت بالای نویسنده را می‌ستود. زیرا کمتر نویسنده‌ای در حالی که موضوع کتابش ریاضی نیست از این مفاهیم استفاده می‌کند. (منظور مفاهیم هندسی است نه شمردن روزانه)

اینکه پدر خانواده هنگام عصبانیت اعداد اول را می‌شمرد به نظر من جالب آمد. مورد آخر اینکه خواننده هر چه با داستان پیش می‌رود، کنجاوی‌اش بیشتر می‌شود.

#### نقاط ضعف:

داستان کاملاً نامفهوم بود و خواننده به سختی آن را درک می‌کرد. هر چقدر که شخصیت‌های داستان قابل درک بودند خود داستان قابل درک نبود.

مورد دیگر اینکه معلوم نشد واقعا آن بلاها واقعا از کجا بوده است. آیا واقعا یک قناری یا یک عکس می‌تواند یک چینی مثل گلدان و بشقاب را بشکند؟ البته نویسنده در نوشتن آزاد است بنابراین این مورد خیلی قابل انتقاد نیست. مورد بعدی این بود که نویسنده بیشتر به جزئیات داستان توجه کرده بود تا به کلیات داستان. و آخرین مورد اینکه داستان پایان خوبی نداشت و در حالی تمام شد که خیلی از چیزها هنوز ناگفته مانده بود.

## آنی‌تا بهنام

### عضو انجمن‌ها و باشگاه نقد ادبی، مرکز ۲۱

من وقتی عکس جلد کتاب را دیدم، حس کردم کتاب، کتابی علمی یا روانشناسی است، در چند صفحه اول داستان نیز فکر می‌کردم داستانی معمولی در مورد یک خانواده است که به خانه‌ای جدید اسباب‌کشی کرده‌اند. اما وقتی کتاب را تا آخر خواندم متوجه تخیل قوی و قلم توانای این نویسنده در نوشتن داستان شدم.

گرچه بعضی از جا‌های داستان مثل قسمتی که پدر آن‌ها در مورد خانه جدیدشان حرف می‌زد کسل‌کننده بود و خواننده را از ادامه مطالعه دل‌سرد می‌کرد ولی بعضی از بخش‌های آن سرشار از هیجان بود، مثل زمانی که آن‌ها آن سایه عجیب را می‌بینند، یا موقعی که می‌فهمند صدا، صدای قناری‌ها نبوده است.

بعضی قسمت‌های داستان نیز نویسنده سعی می‌کند مخاطب را سردرگم کند تا از این راه تأثیر مورد نظرش را بر ذهن مخاطب بگذارد، مثل وقتی که فیثاغورس به آن‌ها لب‌خند می‌زد و درباره سایه از او می‌پرسید، خواننده شک می‌کرد که ارتباطی با سایه دارد یا نه.

این کتاب، جذابیت، هیجان و ترس خاصی دارد. در حدی که وقتی کتاب تمام می‌شود هم فکر اینکه صدا، صدای چه بوده یا چه کسی این صدا و بلا‌ها را به وجود آورده، یک لحظه تنه‌ایت نمی‌گذارد. به نظر من، نویسنده، با تمام مهارت بسیار در توصیف، شخصیت‌پردازی، بیان حادثه و دیگر اجزای داستان توانسته این داستان را برای خواننده زنده و قابل‌تصور کند.



## هانیه اصغرزاده

### عضو انجمن ها و باشگاه نقد ادبی، مرکز شهریار

در آغاز کتاب، خواننده متوجه می‌شود که با چه داستانی رو به رو است و ممکنه است چه اتفاقاتی در ادامه بیفتد. این یک نکته مثبت است که خواننده را برای خواندن ادامه داستان مشتاق می‌کند تا ببیند حدس‌هایی که زده است درستند یا غلط.

نکته بعدی این است که استفاده از ریاضیات و شکل‌های مختلف هندسه در این داستان به خوبی توانسته از پس انتقال احساسات خانواده مخصوصا پدر بر بیاید و این موضوع بسیار تازگی داشت و جالب بود. رفته رفته در داستان گره‌هایی در پس موضوع اصلی ایجاد می‌شوند که خواننده بیشتر می‌تواند آن خانواده سه نفر را بشناسد و با آن‌ها همذات‌پنداری کند.

اول داستان ما فکر می‌کنیم که با یک خانواده ساده و گرم و صمیمی رو به رو هستیم که هیچ حرف ناگفته‌ای بینشان نیست، اما هر چه داستان جلوتر می‌رود سکوت بین آنها بیشتر می‌شکند و مشخص می‌شود این خانواده لبریز از حرف‌های ناگفته است، موضوعی که در آغاز داستان نمی‌شود آن را پیش‌بینی کرد.

در ادامه، تمام اتفاقات داستان داخل یک دوزنقه متساوی‌الساقین می‌افتد و از محوطه آن خارج نمی‌شود. به نظر من اگر از محیط بیرونی خانه بیشتر استفاده می‌شد، می‌توانست به فضا سازی کمک کند، هر چند که بدون آن نویسنده به خوبی توانسته از پس فضا سازی بر آید.

نکته دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد زمانی بود که خانواده پذیرفته بودند تمام اتفاقاتی که افتاده است کار یک قناری است. در این جای داستان برای خواننده سوال پیش می‌آید که چگونه آنها مخصوصا پدر؛ قبول کردند که یک قناری از پس تمام این کارها بر می‌آید؟

و در آخر پایان بندی داستان که از نظر من به جا و به موقع بود. در کل از خواندن این کتاب لذت بردم و به قول یکی از دوستان، این داستان جزء داستان‌هایی است که پس از تمام شدن هم رهايت نمی‌کند.

## زینب اخلاقی

### عضو کارگاه داستان و باشگاه نقد ادبی، مرکز پردیس

اول اینکه هرچی را می خواستند نشان دهند نقاشی می کشیدند و از اشکال هندسی استفاده می کردند برایم جالب بود.

و دوم اینکه به جای «با لبخند گفت... بابا گفت» می توان نوشت: «بابا با لبخند گفت» مثلاً

- «عکس» من گفتم.

من گفتم: «عکس»

البته نویسنده با این سبک نگارش، متن متفاوتی ارائه کرده است اما مطالعه داستان کمی دشوار شده است. توصیفات

کتاب را خیلی دوست داشتم، خیلی به موقع و قشنگ فضا را توصیف می کرد. نکاتی که درباره خانه ها و اسباب

کشی های مختلف مطرح شده بود به نظر می رسید که اشاره دارد به مسائل اقتصادی و مشکلات مسکن در جامعه.

نکته دیگر توجه نویسنده به اشکال هندسی و کاربردی که توی داستان از اشکال هندسی برای پیشبرد داستان داشت.

قسمتی که آنرا کاغذهای بابا را جمع می کند و با شکل ها و نقاشی های بابا مواجه می شود بسیار جالب بود و از دید

من حرف های مامان باعث شده بود خیلی بابا ناراحت شود و نویسنده در انتقال فضای اختلاف و شکاف بین پدر و

مادر بسیار موفق بود.

## زهرا سلیمی

### عضو انجمن‌ها و باشگاه نقد ادبی، مرکز شهر قدس

داستان درباره زندگی یک دختر نوجوان به نام «آنا» به همراه پدر و مادرش است. مادر آنا به پرورش گل و گیاه و موسیقی بسیار علاقه مند است و پدرش که یک دبیر ریاضی است تمام زندگی اش را اشکال هندسی می‌بیند.

آنها به منزل جدید اسباب‌کشی می‌کنند و نگاه پسرکی در تابلو عکسی که متعلق به مستأجر قبلی بوده و روی ستون خانه نصب شده توجه «آنا» را به خود جلب می‌کند و در همان روز صدایی که از کمدهش می‌شنود باعث ترس او می‌شود و روز بعد با اتفاقی که می‌افتد ترس او بیشتر می‌شود و ماجرا ادامه پیدا می‌کند.

عنوان داستان از محتوای آن گرفته شده است و جلد خوش‌رنگ و ساده و خانه درون تصویر جلد، دوست داشتنی است و توجه را به خود جلب می‌کند. شیوه بیان در اول داستان طوری است که خواننده را ترغیب می‌کند تا ادامه داستان را زودتر بخواند اینکه چرا هنوز چند روز نشده دوباره اسباب‌کشی می‌کنند.

راوی داستان، شخصیت اصلی داستان یعنی آنا می‌باشد و با گفت‌وگوها و مکالمه‌هایی که بین آنا و پدر و مادرش ایجاد می‌شود، می‌توان به شناخت شخصیت آنها دست یافت. فضای داستان و مکان اتفاقات بسیار روشن توصیف شده و قابل تصور هستند.

از بخش هفتم گره وارد داستان می‌شود از همان جایی که گلدان‌ها شکسته روی زمین ریخته شده‌اند و کتاب‌ها از قفسه ریخته و پاره شده‌اند. خانواده در پی حدس و گمان‌هایی که چگونه این اتفاق افتاده، دوباره با آن روبه‌رو می‌شوند و کشمکش‌ها اتفاق می‌افتد اینکه آنا نمی‌داند چیزهایی را که می‌بیند یا می‌شنود به پدر و مادرش بگوید یا نه، مادر بسیار ناراحت و آزرده می‌شود و آنا در تلاش است تا هم‌زمان با کنترل ترس خود به مادرش هم کمک کند و در این میان آشفتگی پدرش که روز به روز بیشتر می‌شود نیز او را نگران می‌کند.

در بخش‌های پایانی داستان گره‌گشایی صورت می‌گیرد همان جایی پیرمرد همسایه از گم شدن پرنده‌اش که خیلی تیز و سریع و شیطون است به خانواده آنا خبر می‌دهد و خیال آنها راحت می‌شود که اتفاقات اخیر زیر سر پرنده همسایه بوده است اما بعد از گذشت چند روز که همسایه برای بردن قفس پرنده‌هایش به خانه آنها می‌آید متوجه

می‌شوند شیء یا شخصی که در خانه است پرنده همسایه نبوده... پایان داستان باز است و بعد از اسباب کشی دوباره آنها، هنوز این سؤال پابرجاست که آن اتفاقات زیر سر چه کسی بوده است؟

شخصیت‌های داستان به غیر از خانواده آنها، یعنی مادر بزرگ، آقای مدیر ساختمان، پیرمرد همسایه و همسایه بغلی که زوج جوان هستند، در این میان فقط دو شخصیت خود را نشان می‌دهند و فعال هستند مدیر ساختمان و پیرمرد. البته مادر بزرگ هم در طول داستان چند بار وارد داستان می‌شود اما فقط با تماس تلفنی و مکالمه‌ای بسیار کوتاه.

هنگام خواندن داستان به ویژگی شخصیت‌ها پی می‌بریم اما راجع به آنها به غیر از اینکه در چه مدل خانه‌هایی زندگی می‌کرده چیز زیادی متوجه نمی‌شویم در حالی که شاهد علایق مادرش و عادت‌های رفتاری پدرش و... هستیم. شخصیت پدر بسیار جالب است اینکه وقتی می‌خواهد خود را آرام کند اعداد اول را می‌شمارد یا همه چیز و همه کس را که در اطرافش وجود دارند به اشکال هندسی و مباحث ریاضی تشبیه می‌کند.

تصاویری هم که در داستان وجود دارند آن را بسیار متنوع و جذاب می‌کند و جملات کوتاه خواندن داستان را لذت بخش می‌کنند.

## سایه برین

### عضو ارشد انجمن‌ها و باشگاه نقد ادبی، مرکز ۳

رمان یک جعبه پیتزا برای دوزنقه کباب شده، برای مخاطب نوجوان نوشته شده و در ژانر معمایی و احتمالاً ترسناک است. از نقاط قوت کتاب می‌توان به حجم کم آن اشاره کرد که برای نوجوان امروز خسته کننده نیست. همچنین داشتن تصاویر و اشکال انتزاعی در متن کتاب باعث همراهی مخاطب تا پایان داستان می‌شود. تصویرسازی‌ها قوی است، شخصیت‌ها دارای شناسنامه هستند و حوادث و اتفاقات با اینکه در بعضی قسمت‌ها غیرمنطقی است اما قابل باور است. از دیگر نقاط قوت داستان می‌توان به پایان غافلگیرکننده آن اشاره کرد.

اما اگر بخواهیم با دید موشکافانه تر و احتمالاً سختگیرانه‌تری به رمان یک جعبه پیتزا برای دوزنقه کباب شده نگاه کنیم باید بگوییم که این کتاب اصلاً یک کتاب ترسناک نیست و جاهایی که سعی شده با گفتن اتفاقات به ظاهر وهم آلود مثل قاب عکسی که در آن پسر بچه ای به نقطه دیگری نگاه می‌کند مخاطب را تا انتها با خود همراه کند، نمی‌تواند مخاطب را بترساند. حوادثی که مربوط به عجیب و غریب بودن خانه جدید خانواده‌ی داستان می‌شود، احتمالاً برای گروه‌های سنی پایین‌تر از نوجوان هم قابل باور نیست. قسمت‌هایی که به خواب شخصیت اصلی داستان مربوط می‌شود کاملاً ضرب‌قصد را می‌گیرد یا مثلاً ذکر بعضی از جزئیات غیر ضروری است. من فکر می‌کنم هیچ کدام از مخاطبان این کتاب، بخش ۱۸ را نخوانده باشند. چه دلیلی دارد که نویسنده یک بار به ما بگوید که پدر داستان برای آرام شدن، عدد‌های اول را می‌شمارد و بعد نصف یک صفحه را اختصاص بدهد به نوشتن عدد‌های اول؟! خب مشخص است که مخاطب، این بخش کتاب را رد می‌کند. این کار احتمالاً تلاشی برای رساندن حجم کتاب به یک رمان است. پایان غافلگیرکننده کتاب هم با اینکه یکی از نقاط قوت آن محسوب می‌شود اما اتفاق غیرمنتظره‌ی آن، منطقی نیست. اگر بخواهیم ساده بگوییم فضای داستان بلا تکلیف است. مخاطب تا انتها نمی‌تواند کامل متوجه بشود که با یک داستان رئال مواجه است یا فانتزی؟ گاهی فضای داستان شبیه فیلم چارلی و کارخانه شکلات سازی می‌شود گاهی شبیه فیلم ترسناک حلقه.

در کل می‌توان گفت رمان سرگرم‌کننده جالبی است اما تلاشی که نویسنده برای نزدیک کردن داستان به فضای معمایی، مهیج و فانتزی داشته، چندان موفقیت‌آمیز نیست و با اینکه پایان کتاب غافلگیرکننده است، کتابی نیست که دو بار خوانده شود.

## ثنا روحانی زاده

### عضو کارگاه‌های ادبی و باشگاه نقد ادبی، مرکز ۲۲

شخصیت اصلی داستان، آنای ۱۶ ساله است که داستان از زبان او روایت می‌شود، در واقع این کتاب با ژانر وحشت خانواده‌ای را نشان می‌دهد که پس از اسباب‌کشی و نقل مکان از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر، اتفاقات مرموز و شگفتی را پشت سر می‌گذارند.

بنابراین هدف داستان هویدا است که یافتن منشاء اتفاقات مرموز و ناخوشایند است، مانند: شکستن آرکوپال‌ها، سایه‌ی در رفت و آمد و خواب‌آنها در رابطه با موش‌ها و ...

از نظر من، رویارویی و یا درگیری‌های شخصیت‌های داستان با اتفاقات عجیب اطرافشان به خوبی در داستان به چشم می‌خورد، که نویسنده داستان با قرار دادن اتفاقات مرموز همچون صدای درون کمد و حتی عکس‌پس‌رک در قاب، موجب وحشت خواننده نیز می‌شود و به نمایش می‌گذارد.

در انتها، ضربه نهایی یا پایان داستان قرار دارد، این نوع داستان با پایان باز، خواننده را بیشتر و بیشتر کنجکاو می‌کند، در اصل در انتهای داستان با فرض اینکه حقه یا شعبده‌ای در کار است و قول‌آنها برای کشف این راز، خواننده با وحشتی دیگر از جهت اینکه تمامی فرض‌ها و نظر‌هایش در رابطه با اتفاقات راز‌آلود اشتباه از آب درآمده است، روبه‌رو می‌شود.

در آخر این پایان می‌تواند بر عهده‌ی خواننده قرار گرفته و به گمانه‌زنی‌اش ادامه دهد.

## میینا محمدصالحی

### عضو انجمن‌ها و باشگاه نقد ادبی، مرکز ۱۴

دختری به نام آنا همراه پدر و مادرش به خانه دوزنقه شکل زیبایی اثاث کشی می‌کنند. البته او و خانواده اش تا به حال خانه‌های عجیبی دیگر را هم امتحان کرده‌اند. ولی این خانه متفاوت است که در آن حوادثی رخ می‌دهد. حوادثی که عکس‌جا مانده‌ی پشت ستون پذیرایی خبرش را می‌دهد.

عنوان جذاب «یک جعبه پیتزا برای دوزنقه کباب شده» همراه یک تصویر جلد ساده در اولین نگاه کنجکاوی خواننده را برمی‌انگیزد تا کتاب را بخواند که مفهوم و علت این نام‌گذاری برای عنوان را متوجه بشود. نثر داستان ساده است اما در عین سادگی و روان بودن، حین خواندن با حوادثی رو به رو هستیم که باعث کشش داستان و خواننده شدن آن می‌شود.

به جزئیات در داستان به خوبی اشاره شده است اما به خاطر نوع نوشتار در حین خواندن انگار نمایشنامه می‌خوانیم و جملات در بعضی قسمت‌ها طوری نوشته شده است که کوتاه و غافلگیرکننده است. برای مثال «رفت جیغ بزنه، نزد»

داستان حول و محور اعضای خانواده اتفاق می‌افتد، که مانند یک خانواده واقعی افراد با هم ارتباط خوبی دارند ولی گاهی اوقات بین آنها اتفاق‌هایی پیش می‌آید و با کمک هم و صحبت کردن آن چالش‌ها را حل می‌کنند و از آن می‌گذرند.

در طی داستان شخصیت‌ها به خوبی با تمام ویژگی‌ها معرفی شدند و با همان ویژگی‌ها داستان را جلو می‌رود. با توجه به این که اعضای خانواده (پدر و مادر) از لحاظ علایق دو شخصیت متضاد هستند اما تقابل این دو شخصیت که مادر علاقه به هنر و پدر به ریاضی، به درستی در داستان از این ویژگی‌ها استفاده شده است.